

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۱۷، بخش ۱

پادشاهان ۱-۲، بخش ۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

به ادامه‌ی مطالعه‌ی کتاب‌های پادشاهان خوش آمدید. امروز، ما از کتاب اول پادشاهان به کتاب دوم پادشاهان می‌رویم. همانطور که فکر می‌کنم در جلسه‌ی قبل اشاره کردم، واضح‌ترین مدرک مبنی بر اینکه این دو کتاب واقعاً یک کتاب هستند، در این واقعیت دیده می‌شود که روایت اخزیا، پادشاه اسرائیل، پادشاهی شمالی، از انتهای کتاب اول پادشاهان، فصل ۲۲، از آیه ۵۱ شروع می‌شود و سپس داستان تا فصل ۲، ببخشید، کتاب ۲، و فصل ۱ ادامه می‌یابد و نتیجه‌گیری داستان اخزیا را در فصل ۱، آیه ۱۸ داریم. بنابراین، جدایی این دو کاملاً مکانیکی است و هیچ ربطی به محتوا ندارد.

بیا بید هنگام شروع دعا کنیم.

پدر آسمانی عزیز، از شما به خاطر مسئولیت وقایع تاریخ جهان سپاسگزاریم. از شما سپاسگزاریم که در مواجهه با بیماری‌های همه‌گیر، در مواجهه با سردرگمی‌های انتخاباتی، در مواجهه با مسائل مختلف، می‌توانیم در شما آرام بگیریم، که شما قدرت پشت همه چیز هستید. از شما به خاطر شواهدی که در مطالعه‌ی امروزمان ارائه دادید، سپاسگزاریم. ما دعا می‌کنیم که حقیقت آن را برای ما آشکار کنی، حقیقت آن را برای ما به کار بندی، به ما اطمینان بدهی که تو واقعاً پادشاه هستی. به نام تو دعا می‌کنیم، آمین.

بنابراین بخش اول ما ایلیا و اخزیا است که از اول پادشاهان ۲۲، ۱۵ شروع می‌شود و تا دوم پادشاهان، فصل ۱۸ ادامه می‌یابد. در آن پاراگراف مقدماتی آخر در انتهای فصل ۲۲، اخزیا را به روشی معمول معرفی، ۱، می‌کنیم که در نظر خداوند خطا کرد.

اما اینجا یک پیچش جدید وجود دارد. تا اینجا، او راه یربعام، پسر نباط، را دنبال می‌کرد، یعنی آنها یهوه را به شیوه‌ای بت‌پرستانه می‌پرستیدند. آنها بت‌های طلایی را در بیت‌ئیل در جنوب و در دان در شمال ساخته بودند، بت‌های گاو نر، نماد قدرت، نماد باروری، نماد تمام چیزهایی که زمین می‌تواند بر زندگی انسان تأثیر بگذارد.

اما البته مشکل همین است. یهوه نماینده قدرت این زمین نیست. یهوه منبع قدرت این زمین است.

او فراتر از خلقت زندگی می‌کند. او بخشی از خلقت نیست. بنابراین این گناهی بود که یربعام آنها را به آن سوق داد، گناه بت‌پرستی.

و همانطور که قبلاً در این مطالعه گفته‌ام، این موضوع پیامدهای فوق‌العاده‌ای دارد. نکته قابل توجه در مورد یهوه، همانطور که کتاب مقدس او را به تصویر می‌کشد، این است که او متعالی است. او چیزی غیر از این خلقت است.

وقتی این را بپذیرید، انواع و اقسام چیزها به دنبالش می‌آیند. ما الان وقت نداریم که به آنها بپردازیم، اما اولاً، اگر خالق خارج از جهان هستی، جهان را به وجود آورده باشد، در خلقت هدفی وجود دارد. بنابراین، آن هدف از طریق درک کتاب مقدس می‌درخشد.

امکان رستگاری وجود دارد. یعنی، ما می‌توانیم از شرایط خود فراتر برویم. می‌توانیم از محیط خود فراتر برویم.

ما می‌توانیم رستگار شویم. اینها تنها دو مورد از پیامدهای تعالی هستند. بنابراین این مسئله بت‌پرستی صرفاً یک سوال نیست، خب، یا مجسمه خدا را می‌سازید یا نمی‌سازید.

نه. این شما هستید که خالق را به این جهان می‌کشانید و او را به بخشی از ماهیت بی‌هدف و بی‌رستگاری این آفرینش تبدیل می‌کنید، یا به او اجازه می‌دهید که کاملاً متفاوت از این جهان باشد. و در راستای هدف بزرگ الهی او، امکان دگرگونی را برای ما فراهم کنید.

این کاری بود که یربعام انجام داد. اما اگر به توصیف اخزیا در اینجا نگاه کنید، متوجه می‌شوید که چیز بیشتری گفته شده است. این آیه ۵۲ است.

او در نظر خداوند پلید عمل کرد، زیرا راه پدر و مادرش و یربعام، پسر نباط، را دنبال کرد. بنابراین، یک عنصر جدید به اینجا اضافه شده است. گناه پدر و مادر اخزیا، اخاب و ایزابل، چه بود؟ در واقع، گناه او صرفاً پرستش یهوه به شیوه‌ای بت‌پرستانه نبود.

در واقع، این برای جابجایی یهوه و آوردن آن خدا، خدای باروری کنعانی، خدای بعل بود. بنابراین، ما اینجا می‌بینیم که یک استاندارد جدید دآوری و یک بحران جدید از راه رسیده است. همانطور که به شما گفتم خدمت ایلیا و الیشع، یک خدمت واحد در دو مرحله، بر این سوال متمرکز بود: آیا یهوه، در واقع، قرار است جابجا شود؟ نه فقط به این دنیا کشیده می‌شود، بلکه در واقع، از این دنیا بیرون کشیده می‌شود، بحرانی را که اینجا با ماست، کنار می‌گذارد.

خب، ما اخزیا را می‌بینیم. توجه کنید که او مدت بسیار کوتاهی حکومت کرد. حالا، دوباره، ما در مورد ترتیب زمانی صحبت کردیم.

او ممکن است فقط کمی بیش از یک سال حکومت کرده باشد، اما بخشی از دو سال حکومت کرده است. و بنابراین، گزارش این خواهد بود که او دو سال سلطنت کرد، اما فقط دو سال. سپس، در ابتدای فصل اول، به ما گفته می‌شود که او از طریق یک شبکه در کاخ خود سقوط کرد و مجروح شد.

این ما را به یاد اولین پادشاه پادشاهی شمالی، یربعام، می‌اندازد که پسر بزرگش بیمار شد. یربعام نزد نبی‌ای که او را مسح کرده بود، اخیا، نبی یهوه، فرستاد تا ببیند آیا پسرش بهبود می‌یابد یا نه. توجه کنید که اخزیا چه می‌کند.

اخرزیا به سراغ بعل زبوب، خدای عقرون، فرستاد. عقرون یکی از شهرهای فلسطین و یکی از شهرهای فلسطین است. بنابراین، این فقط بعل خدای کنعانی نیست، بلکه بعل خدای کنعانی در یک شهر فلسطین است.

بنابراین، او برای پیامبری از یهوه در اسرائیل نمی‌فرستد. او برای پیامبری از بعل در فلسطین می‌فرستد. باز هم، نشانه‌ای از آنچه در این سال‌های حکومت اخاب و ایزابل در اسرائیل اتفاق افتاده است.

آنها منحرف شده‌اند. و بنابراین، شما پاسخ دراماتیک الیاس را می‌بینید. این افراد در جاده هستند، حدود ۴۵ یا ۵۰ مایل به سمت فلسطین می‌روند تا از این خدای بت‌پرست بپرسند.

و الیاس با آنها ملاقات می‌کند و می‌گوید، آیا در اسرائیل خدایی وجود ندارد؟ آیا برای درخواست حکمت باید به سراغ یک خدای بیگانه در یک ملت بیگانه بروید؟ حال، ما چیزی بیشتر از این نام در اینجا در مورد این خدا نمی‌دانیم. همانطور که اشاره کردم، اگر راهنمای مطالعه را گرفته باشید، زو کلمه‌ای در زبان عبری

است که به معنای مگس، مگس است. بنابراین، این بعل مگس‌ها، پروردگار مگس‌ها است، که البته عنوان رمانی را به خود اختصاص داده است که شاید در سال‌های گذشته به یاد داشته باشیم.

او تنها زمانی دوباره در عهد جدید ظاهر می‌شود که حاکمان یهودیان، عیسی را به خدمتگزاری بعلزوبوب متهم می‌کنند، که در این زمان در سنت یهودی نماینده شیطان، خدای شیطانی، شده است. بنابراین، جالب است؛ شاید این بعل زوو، پروردگار مرگ باشد، مگس‌هایی که دور جسد جمع می‌شوند. و شاید به همین دلیل است که این سوال از او پرسیده می‌شود.

ما به طور قطعی نمی‌دانیم. اما نکته کلیدی این است که او یهوه نیست، و حتی در سرزمین یهوه هم نیست. که آنها را ملاقات کند. بنابراین، جالب اینجاست که شما هرگز نمی‌توانید در نهایت از خدا اجتناب کنید.

اخزیا به یهوه فکر نمی‌کرد. او به مشورت با الیاس فکر نمی‌کرد. فکر می‌کنم هرگز به ذهنش خطور نکرد.

اما این مهم نیست، نمی‌توانید از او دوری کنید. سال‌ها بعد، در یهودا، پادشاهی که همانم آحاز (مخفف آحازیا) بود، به دلیل تهدید همسایگان شمالی‌اش، در تلاش بود تا شهر خود را مستحکم کند. او با خدا مشورت نکرده بود، نپرسیده بود که خدا چه می‌خواهد، نپرسیده بود که نظر خدا چیست.

اما اشعیا از راه رسید. شما نمی‌توانید از یهوه دوری کنید. ممکن است فکر کنید که در این زندگی از او دوری کرده‌اید، اما در نهایت، او را ملاقات خواهید کرد.

من با او روبرو خواهم شد. تو نمی‌توانی از او دوری کنی. و بنابراین، مردان نزد اخزیا برگشتند.

و او پرسید، به این زودی چه کار می‌کنی؟ و آنها گفتند، خب، ما این مرد را در جاده دیدیم. و او گفت، آیا در اسرائیل خدایی وجود ندارد؟ شاید باید از خدایی در اسرائیل، پادشاه، بپرسیم. و اخزیا گفت، چه شکلی هستی؟ و آنها او را مردی پرمو با کمر بند چرمی دور کمرش توصیف کردند.

و او گفت، او، این الیاس است. خب، وقتی با یهوه روبرو می‌شوید چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا توبه می‌کنید؟ آیا به آن ایمان دارید؟ آیا می‌گویید، او، من در این دنیا چه کار کرده‌ام؟ خدا به من رحم کند. نه، شما یک نیروی نظامی می‌فرستید تا او را دستگیر کنند.

اخزیا می‌خواست ایلیا را بکشد. این اتفاقی است که اینجا می‌افتد. پادشاه می‌خواهد او را دستگیر کند و بکشد.

او می‌خواهد از شر این خرمگس در کشورش خلاص شود. و بنابراین، داستان جالبی که پیش می‌آید را می‌بینید. فرماندهی ۵۰ نفر به سمت الیاس رفت که بر فراز تپه‌ای نشسته بود.

این آیه نهم است. و به او گفت، ای مرد خدا، پادشاه می‌گوید، پایین بیا. حال، این عبارت بسیار جالبی است.

درست در سراسر روایت الیاس، الیشع، تقریباً همیشه از این دو مرد به عنوان مرد خدا یاد می‌شود. به ندرت پیش می‌آید که آنها را پیامبر بنامند. مسئله‌ی نبوت چندان مطرح نیست.

مسئله شخصیت، سرشت و رابطه‌ی آنهاست. این شخص کیست؟ او مرد خداست. خب، این باید کمی باعث نگرانی آن کاپیتان می‌شد.

ای مرد خدا. اما کاپیتان، خدمتکار پادشاه اخزیا است. آنچه اینجا اتفاق می‌افتد، نزاعی بین دو پادشاه است.

پادشاه کیست؟ یهوه و فرستاده‌اش این مرد خداست. یا اخزیا پادشاه است و فرستاده‌اش این مرد نظامی است؟ ایلیا می‌گوید، خب، اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان ببارد.

این منطقی است، اینطور نیست؟ چه مدرکی دال بر درگیری بین بعل و یهوه، بین دو خدا، وجود داشت؟ آتش از دست یهوه بر این مردم نازل شد. حالا، در درگیری بین دو پادشاه، آتش نازل می‌شود و آنها می‌میرند آیا جالب نیست که چگونه گناه ادراک ما را از بین می‌برد؟ در کوه کرمل، وقتی آتش نازل شد، مردم به روی خود افتادند و گفتند، یهوه خداست.

حالا، چه اتفاقی می‌افتد؟ بنابراین، در آیه ۱۱، پادشاه، ایلیا، فرمانده دیگری متشکل از ۵۰ نفر را فرستاد. وای خب، او پادشاه است.

او می‌گوید، برو. پس، من می‌روم. و حالا کاپیتان به او گفت، ای مرد خدا، این همان چیزی است که پادشاه می‌گوید.

فوراً بیا پایین. ما آن را محکم کرده‌ایم. مرد اول گفت که پادشاه می‌گوید، بیا پایین.

این یکی می‌گوید پادشاه می‌گوید، همین الان پایین بیا. اگر من مرد خدا هستم، ایلیا پاسخ داد، باشد که آتش از آسمان نازل شود. باز هم، گناه تو را لال می‌کند.

بنابراین، او مرد سومی را فرستاد، اما این مرد کمی از پادشاهش باهوش‌تر بود. و بنابراین او در مقابل ایلیاس زانو زد و گفت، لطفاً جان مرا نجات بده. مهم نیست؛ همین الان بیا اینجا.

او پادشاه را شناخته است. او اخزیا نیست. او یهوه است.

و بنابراین، یهوه می‌گوید، اشکالی ندارد. برو پایین. لازم نیست از اخزیا بترسی.

و بنابراین او رفت و به پادشاه گفت، آیه ۱۶، آیا به این دلیل است که در اسرائیل خدایی برای مشورت وجود ندارد که تو فرستادگانی را برای مشورت با بعل زیوب، خدای اکرون، فرستاده‌ای؟ چون این کار را کرده‌ای هرگز از بستری که روی آن دراز کشیده‌ای، بیرون نخواهی آمد. تو قطعاً خواهی مرد. به این گزاره سببی توجه کن.

چرا او قرار است بمیرد؟ چون از به رسمیت شناختن خداوندی یهوه سر باز زده است. آیا اگر واقعاً با یهوه مشورت کرده بود، زنده می‌ماند؟ ما این را نمی‌دانیم. اما منظور از این جمله چیست، چون با یهوه مشورت نکرده‌ای، خواهی مرد.

خب، درس عبرتی که اینجا برای من و شما وجود دارد چیست؟ مطمئناً، وقتی است که با شواهد روشنی مبنی بر خدا بودن یهوه مواجه می‌شویم. آن زمان همان موقع است. دو چیز.

توبه کنید و ایمان بیاورید. این همان چیزی است که عیسی در مرقس فصل ۱، آیه ۱۵ گفت. توبه کنید و به خیر خوش ایمان بیاورید.

خبر خوب این است که خدا آمده است تا پادشاهی نجات خود را بر زمین برقرار کند. توبه کنید و ایمان بیاورید. آحاز هیچ یک از این کارها را نکرد.

او برنگشت و نگفت که من احمقم. که با یک خدای بیگانه در سرزمینی بیگانه مشورت کنم. او باور نداشت که یهوه واقعاً پادشاه جهان است.

در نتیجه، او مُرد. بنابراین برای من و شما، کلام این است: توبه کنید و ایمان آورید و نجات خواهید یافت. بله، این خبر خوش است.